



# نشریه یار دبستانی

ماہنامہ یار دبستانی بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان  
پردیس شهیدہ بنت الہدی صدر بوشہر  
سال چہارم شمارہ ۲۲ نیمہ دوم فروردین ۱۴۰۰  
قیمت: اللہم عجل لولیک الفرج

در این شمارہ می خوانیم:

معلم بہ روز (قسمت دوم)  
مدل سازها و نوترین مدل ها  
عبدو معلم مے شود  
پیاز پرکلاغے  
محصلان نمونہ  
نوشته محلے رمضان



# فهرست مطالب:

شماره  
صفحه:

عنوان:

۲	مغزهای خط خطی
۲	گرامت معنوی معلم
۳	عبدو معلم می شود
۴	معلم به روز
۶	World Legends
۷	پیاز پر کلاغی
۸	مدسازها و فوتترین مدهای دنیا
۸	خورشید پشت ابر من
۹	پای قول مردانه
۹	ماه رمضون تون موارک
۱۰	کل حسن
۱۱	محصلان نمونه
۱۱	کمیک طنز
۱۲	مهمانی خدا

## سخن سردسبز

### مغزهای خط خطی

دبیرستان که بودم خیلی دلم می‌خواست الان سن من به اندازه‌ای بود که می‌شد رای بدهم آن هم برای کسی که در مدرسه همه بدون این که پرسند هم حدس می‌زدند نظرم با چه کسی است. همان که قرار بود ما جوان‌ها آجر و مصالحش را آماده کنیم تا بین پیاده‌روها یک خط عدالت بکشد برای توزیع ثروت در میان مردم.. نه خط فقر..

نه خط گرانی..

نه خط اختلاف زیاد طبقاتی..

اما دیدم رسانه‌ها خیلی وقت بود در ذهن بیست و چهار میلیون مردم یک خط بنفش کشیده بودند و هشت سال این خط‌ها پیشرفت‌مان کند و کند و کند شد...

دیوارهایی که بین پیاده‌روها کشیده شد حالا دیدن دارد..

بگذریم.

گذشت.

حالا چه کنیم؟

حالا همان‌ها که ما می‌گوییم مردم عادی‌اند و از فشار زیاد است و نارضایتی (که حق دارند) نمی‌خواهند رای بدهند.

آن نویسنده‌ی روزنامه و رسانه، آن مسئول، آن وزیر، آن رئیسیس جمهور محترم، آن نماینده‌ی مجلس، آن اندیشه‌ای که از داخل کشورمان به طرز عجیبی خود را با بایدن هماهنگ می‌کند و چسب خودش را از فرانسه و آلمان و... نمی‌کند، برای من دانشجو عجیب است که چرا حالا که مردم نظرشان با آن‌ها و تفکر افساد طلب نیست، گفتمان رای نمی‌دهم راه می‌اندازند؟

بعضی چیزها واضح‌اند. اینکه شروع کنم به استدلال آوردن برای اینکه: اتفاقاً من جوان بامیدواری رای می‌دهم و دیگران را هم امیدوار می‌کنم به آینده‌ی دولت جوان حزب الهی، تکرارِ واضح‌ات است.

حرف من به‌طور اختصاصی‌تر برای دانشجومعلم و معلم‌هاست.

ما اگر بگوییم رای نمی‌دهیم یعنی هرسال چند صد دانش‌آموز برای آینده‌ی خود رای نمی‌دهم را دارند.

ما اگر بگوییم رای نمی‌دهیم به هر دلیلی، بار اشتباه آن چند صد دانش‌آموز هم بر دوش ماست.

ما الگوییم.

ما معلمیم.

ما گفتمان داریم.

ما جوانیم.

فاطمه کلانتری، علوم اجتماعی، ۹۷

## مقام معظم رهبری:

### کرامت معنوی معلم را

#### به همه نشان دهیم

بر ارزش و کرامت معنوی تکیه شود. مجموعه‌های کارگری و معلمي توجه داشته باشند شعارهایی که می‌دهند و حرف‌هایی که می‌زنند، به گونه‌ای نباشد که شرافت معنوی و کرامت حقیقی را در چشم مردم از جامعه معلمي یا کارگری بگیرد. همان‌طور که عرض

کردیم، نیازها هم مادی است و هم معنوی؛ اما چیزی که انسان را دلگرم و قانع و خرسند می‌کند، تکریم معنوی است. خیلی‌ها حاضرند آبرو و کرامتشان را حفظ کنند و به طرف کسی دست دراز نکنند و از کسی پول نگیرند. انسان با شرف، به کرامت معنوی اهمیت می‌دهد. کرامتی را که جامعه معلمي و جامعه کارگری دارند - که واقعاً هم پیش خدا و عقل و در محاسبات اجتماعی و انسانی کرامت دارند - بشناسیم؛ آن را سردست بگیریم و به همه نشان دهیم. شانه کدامیک از ما تاکنون زیر بار منت یک معلم خم نشده است؟ کدامیک از ما تاکنون دست معلم خود را نبوسیده‌ایم؟ ارزش معلم این است. ارزش کارگر هم آنقدر بالاست که پیغمبر دست او را بوسید. حقیرهایی امثال من چه کار کنیم که جای بوسیدن دست پیغمبر را بگیرد؟ این ارزش‌های معنوی را فراموش نکنیم.

۱۳۸۲/۱۰/۰۲





## عبدو معلم می شود

عبدو این روزها در بالکن خانه، بساطش را پهن کرده است. برای همین، اخبار زیادی دستگیرش می شود. نه اینکه کلاً نشسته ببیند امروز زن خانه روبه روای دوبار با شوهرش دعوا کرده که چرا قبل از ضرر کردن، پول هایش را از بورس در نیاورده یا بچه شان جیغ جیغ کرده است و آشپزخانه را به هم ریخته... عبدو از صبح آنجا می رود تا سرعت نت گوشی اش بیشتر شود و سرکلاس ها کمتر پرتاب شود یا حداقل پرتاب شدنش جای دوسه دقیقه ای یک بار به ده پانزده دقیقه ای یکبار برسد. چون هی باید به استاد توضیح بدهد که من بیرون افتادم، دیروصل شدم، استاد غیبت زدید؟ استاد برای تاخیرم عذرخواهی می کنم... بعد هم کلاس تمام می شود. مزایای دیگر در بالکن ماندن، آمدن نسیم های بهاری و بادهای معتدل خزری است که وارد آستین لباسان شده و به سایر نقاط بدن می رسد. عبدو اخبار دیگری هم به دست آورده که وقتی مامان از او می پرسد عبدو رفتی اون تو، چه گلی به سرت زدی؟ درس فهمیدی یا نه؟ جواب بده! آن وقت عبدو هم کم نمی گذارد و اخبار خانه روبه رو را کامل و جامع تحویل مامان می دهد. عبدو بچه ی خوبی است در کل. این چیزها هم نه اینکه او فالگوش وایسده ها!!!، به گوشش می خورند. درواقع او هم حافظه ی خوبی دارد و خیلی هم به درس مجازی گوش می دهد. تازه چشم هایش را همانجا می بندد که بیشتر تمرکز کند روی صدای استاد؛ ولی خب بعضی وقت ها خودکار از دستش می افتد. بالاخره ۱۲۰ گیگ اینترنت مفتکی گیرش آمده باید استفاده کند. داستان ۱۲۰ گیگ اینترنت هم در واقع از آن قرار است که وزیر جوان ما به همه ی دانشجویان ۶۰ گیگ اینترنت رایگان عطا نموده تا از زیرساخت های مجازی گسترده و پرامکانات، همچون حضرت شیخ LMS بیشتر بهره مند بشویم. آن یکی ۶۰ گیگ راهم عبدو زرنگی کرد برای خودش. داستان از این قرار است که جناب عبدو دوست دارد زن بگیرد. منتها به دانشجوی بدبخت بیکار آن هم با سن کم که زن نمی دهند. تازه خانه و ماشین هم ندارد و سه چهارماه هم باید بند وام ازدواج بماند. خجالت هم خوب چیزست والا! پس تصمیم گرفت جای سر بازی رفتن مثل آدم بنشیند درس بخواند و دانشجومعلم بشود. بالاخره آن دوسه تومن که می دهند هم خوب است؛ از هیچی بهتر است! از گزینش هم راحت رد شد چون علی برکت الله آن قدر شل گرفتند که داداش عبدوی ما با اون تیپ و تیرپ هم واردش شد! آن مدت البته عبدو تصمیم گرفته بود خیلی به نماز جمعه برود و کلاً شیوه ی ایمان، تقوا، عمل صالح را در پیش بگیرد تا به قول خودش معلم و الگوی دویست سیصد تا دانش آموز بشود. تازه کم مانده بود چادری هم بشود! ولی خب بعد از چند ماه که خطر رفع شد، دوباره به همان حالت قبلی اش برگشت. بگذریم... تا آمد کمی ژست معلمی بگیرد و دوتا چیز به درد بخور یاد بگیرد، درس و دانشگاه مجازی شد...

این ها را گفتم تا فکر نکنید آن شصت گیگی که عبدو با زرنگی کد پرسنلی گرفت الکی بوده ها بالاخره آن شصت گیگ برای معلمان است که به شدت درگیر تدریس مجازی برای دانش آموزانشان شده اند. ما هم معلمیم دیگر...! فقط یک دانشجو بذار قبلش. ان شاء الله با این همه آموزه های پر بار و تجربیات فراوانمون دوسه سال دیگه هم میریم تو مدرسه ها.

اوهوم! عبدو مرا صدا می زند که سریال جدید دائلود کرده بهتر است بروم دیگر... با اجازه شما،

بدرود.



## در دومین قسمت از:

مجموعه مقالات برتر جهان درباره تدریس، می پردازیم به قسمت دوم از مجموعه چهارگانه «**راهکارهای مؤثر در مدیریت کلاس**».

مخاطبین ما دانشجومعلم، نومعلم و معلمان دغدغه مندی هستند که تمایل به افزایش توانمندی های خود دارند، بنابراین با ما همراه باشید.

درست همانند بازیهای کامپیوتری، شخصیت شما در زندگی وضعیت های متفاوتی دارد که بر موفقیت شما در زندگی اثر می گذارد.



**۱. سطح سلامت: (HP)** سطح سلامت مثل انرژی زندگی شما است. درست مثل این است که شما در یک کارگروهی مدرسه، تکلیف خودتان را انجام ندهید و معلم از شما نمره کم کند که این باعث می شود تا از نمره ی کل گروه کم شود. شما احساس بدی خواهید داشت که در نتیجه از سطح سلامت شما که زیر مجموعه سطح انرژی شما است، کاسته می شود.

**۲. سطح تجربه: (XP)** سطوح تجربه، نشان دهنده میزان پیشرفت شما در کلاس اند. هر چه تجربه بیشتری کسب کنید، سطح بالاتر و در نتیجه عملکرد بالاتری خواهید داشت. پس هرگاه سر کلاس رفتار خوبی دارید، تکالیفتان را به موقع انجام می دهید، به هم کلاسیتان کمک می کنید و از این قبیل کارها. در واقع شما در حال بالا بردن سطح تجربه خود هستید.

\*وضعیت های دیگر شخصیتی شامل:

سطح عملکردی AP: Action Point  
سطح طلایی GP: Gold Points  
سطح قدرتی PP: Power Points

در این شماره، مورد دوم از چهار راهکار مؤثر یعنی: «**اقدام نظم دهنده**» را توضیح می دهیم..

## مورد دوم:

### (اقدام نظم دهنده)

یکی از انواع اقدام نظم دهنده شامل استفاده از تشویق و تنبیه است. تشویق ۵۰ تا ۱۰۰ درصد بیشتر از تنبیه موثر است؛ هر چند که اگر متناسب با هم باشند موثرتر خواهند بود. این به این معنا است که شما باید اولویت بندی کنید. تشویق های مثبت را هر زمان که می توانید انجام دهید؛ اما گاهی اوقات نیز نباید در تنبیه کردن تردید کنید. بخش مهم این است که منصف باشیم و عنصر مهم واکنش معلم را به یاد داشته باشیم. کتاب مدیریت کلاسی توضیح می دهد که این وظیفه شفاهی و فیزیکی معلم می باشد تا به دانش آموزان، درستی یا نادرستی رفتار را نشان دهد. هر دو مورد تشویق و تنبیه زمانی که معلم بلافاصله واکنش دهد موثرتر از زمانی است که آن رفتار تمام شده است. یک استراتژی مرتبط به این موضوع، همبستگی گروهی است. برای مثال گفتن جمله: «اگر کل کلاس آرام کار کنند معلم به آنها پاداش می دهد.» انجام این کار به معلم اجازه می دهد که انتظارش را بیان کند و از دانش آموزان بخواهد که آنها را برآورده کنند. نوع دیگری از اقدام های نظم دهنده، شناسایی محسوس است؛ یعنی زمانی که معلم به دانش آموزان، شناختی که برای آنها معنادار است می دهد. کتاب مدیریت کلاسی که عملی است می گوید این نماد یک رفتار درست است. برای مثال در مدارس متوسطه این می تواند به معنای ستودن یک دانش آموز در برابر کل کلاس باشد یا لغو امتحان به دلیل اینکه آن روز دانش آموزان سخت کار کرده اند. اعتبار اجتماعی و یا یک پاداش مثبت برای دانش آموزان بسیار مهم است.

#### این موارد در classcraft چگونه اجرا می شود؟

تنبیه و تشویق: معلمانی که موفقیت های زیادی را با classcraft پشت سر گذاشته اند، زمان بیشتری را صرف ایجاد محیطی برای تجربه کسب کردن دانش آموزان می کنند تا فعالیت هایی را انجام دهند که موجب آسیب به سطوح سلامت آنها شود. در وهله اول از تشویق استفاده می کنند و تنبیه آخرین کاری است که انجام می دهند. ایجاد محیطی برای به دست آوردن تجربه، موجب می شود که دانش آموز قدرت بیشتری کسب کند، به اهداف خود نزدیکتر شود، به هم تیمی های خود کمک کند و در نتیجه از پس مشکلات خود بهتر برآید. تشویق برای آنها از اهمیت بالایی برخوردار است.

واکنش معلم: معلم این را برای دانش آموزان روشن میکند که واکنش او ایجاد محیطی برای کسب تجربه است. بچه ها معمولاً از معلم می خواهند که واکنش نشان دهد. برای مثال اگر یک دانش آموز مودب بود، آنها به معلم یادآوری می کنند که به آنها به خاطر آن، نمره تشویقی دهد.

اعمال گروهی: خلق و خو و رفتار بر مجموعه ای از دانش آموزان تاثیر دارد. وقتی دانش آموزی به دلیل رفتارهای بد مکرری که داشته است، سطح سلامت خود را از دست می دهد، این بر روی هم گروهی های آن دانش آموز هم اثر می گذارد و موجب می شود که آنها نیز، سطح سلامت خود را از دست بدهند. برای برخی از دانش آموزان، بزرگترین دغدغه آنها خوب جلوه دادن تیمشان می باشد؛ حتی اگر از هیچ لحاظی برایشان مهم نباشد. روابط اجتماعی برای برخی از بچه ها بسیار مهم است.

تشخیص قابل محسوس: تا زمانی که همه سر کلاس می دانند که معلم به کسانی که رفتار خوبی داشته باشند نمره تشویقی می دهد، این رفتارهای ملموس موجب ایجاد ارزش های اجتماعی می شود. شخصیت آنها یک منبع برای غرورشان است. طوری که به نظر می رسد، یک قسمت از مراحل پیشرفت آنها از طریق انجام رفتار خوب در طول سال است. اجازه دادن به دانش آموزان برای این که رفتارها را شخصی سازی کنند و همچنین آن را نشان دهند، موجب ایجاد احساس شناخت اجتماعی می شود.



# World Legends

Poole, a small town in Dorset, is said to be one of the most haunted places in Britain, and that is because of the number of ghosts "living" here.

Almost every house in the old part of the town it's said to have a spiritual inhabitant .One of the places where you can observe paranormal activity, if you are lucky, is the King Charles Pub, next to Poole Quay. Here, over the years, many people have come to document the stories, including film crews who caught on camera objects falling down without anyone touching them or creek noises coming from the stairs when nobody was stepping on them .One of the previous owner's dog refused to go into the cellar, and we all know that animals do have a six sense .Poole is so famous for its ghosts that every summer it has its own Ghost Walking Tour!



مهدیس قاسمی  
آموزش زبان انگلیسی  
ورودی ۹۹



# پیاز پر کلاغی

## و اما دستور پخت اُو آردک:

-پیازت ریز ریز می کنی و داخل روغن میریزی؛  
خواستہ میدی وش نسوزااااا! (ننه از مہارت من در  
تہیہ پیاز پرکلاغی کاملاً آگاہ بودہ و ہست).

+ چشم چشم

– بعد که پیازت کمی سرخ و رنگش طلایی شد، زردچوبه اضافه کو. یه دور، هم بزه و آرد نخودت کم کم به پیاز اضافه کو و با قاشق، هم بزه. حدود ۲ دقیقه ای آرد و پیازت تفت بده تا مخلوط بشن. ممکنه آرد توی ای مرحله حالت گلوله گلوله واوو که باید کمی آب سرد وش اضافه کنی تا از ای حالت بیوفته. دی! گوشت با منه با نه؟

+ ها ننه، بفرما

- بعد که آرد با آب صاف واوی، دوتا لیوان آب وش اضافه کو و صبرش بده تا آب جوش بیا... جوش که اومه، تخم مرغ ها ر بشکن و داخلش بریز، دو دقیقه بعدم نمک و فلفل وش بده و شعله گاز پواااااش کو.

+ ننه یواش منظورت شعله کمه؟!

- ها جونوم، ۲۰ دقیقه بعدش آماده هس.

واما سرو «أو آردک»:

نون محلیه توی کاسه خُرد میکنی و او آردکه  
ریش می ریزی تا مَث تلیت واوو. راسی تا یادم  
نرفته اینم بگم!! او آردک خییلی مقویه سی  
سرماخوردی.

+ ننه دستت طلا. خیلی امروز هوامه داشتی.

- بره دی دس خدا. تا منم برم که زنگل (زنان)  
گروهه نادنه ری سرشون ....

دوباره از پنجره بیرون را تماشا می کنم. گوش می سپارم به زمزمه بچه گنجشکانی که روی شاخه لیمو تاب از می کنند و خبری از بوی پیاز پر کلاغی نیست!

پنجره را قدری بیشتر باز می‌کنم... همه جا آرام است و شاخه های درخت لیمو تکان نمی خورد. بچه گربه ای از زیر درخت با یک جهش یک متری خودش را به خانه همسایه هل می دهد. چشمانم را می بندم و به صدای گنجشک ها گوش می دهم. غرق در آرامشم که بویی عجیب فضا را پر می کند. بوی پر سوخته..... ای داد بی داد! پیازهایم دوباره به مشکی پر کلاغی رنگ باختند. خب اینم از آرامش قبل طوفانی که میگن! اما پیازها...

ساعت ۱۱ صبح است و چیزی تا ناهار باقی نمانده. حالا من هستم و یک آشپزخانه با رایحه ی دل انگیز(!) پیاز پر کلاغی که تقری با به بوی آن عادت کرده ام. خبر در این مواقع، داستان یک شخص قهرمان را کم دارد و قطعا خودم نیستم! چه کسی بهتر از ننه(مادر بزرگ)؟! با سرعت نور شماره ننه را میگیرم؛ البته شماره تلفن همراهش. (ننه به تازگی گوشی هوشمند خریده و با زنان همسایه، یک کانال آشپزی را مدیریت میکنند. خالصه به معنای حقیقی کلمه بر داستان تکنولوژی بوسه می زند این ننه ما)

بعد از چند بوق تلفن، ننه گوشی را جواب داد:  
چکار داری؟ سریع بگو زنگل (زنان) همساده تو  
گروه منتظم ویسادهن!!

— الو دی (مادر)!

+ ننه جون خوت ربع ساعت از وقت گرانبهات  
امروم بده. قضا و بلا تـو سرم ننه... فقط يکي از  
اون غذايل سريع الپخت  
وَم بگو.

- خو خو؛ گوشتی دستت باشه و بنویس. ای غذایی که میگویم و ت، کاملاً خاصه! خدایا مرزّه آغات میش مرتضی؛ علاقه عجیبی وش داشت. اسمش «اُو آردک» (آب اردک) هس.

– یه پیاز متوسط / آرد نخود (نصف لیوان) / آب  
(۳ لیوان) / زرد چوبه، نمک و فلفل / تخم مرغ (به تعداد  
نفرت) / روغن / (به قاشق، غذاخوری) /





## مدسازها و

## نوترین مدهای دنیا

- خیلی شیک پوش و با کلاسی بود.  
 - جدی؟ مگه چی پوشیده بود؟!  
 - مانتوش اورسایز بود با رنگ زرد و خاکستری با شلوار زاپ دار، گوشواره خیلی بلندی داشت به شکل کفش، کفشش هم مدل گلا دیاتوری بود. کیفش هم خیلی جالب و تخم مرغ شکل بود.  
 - عجب! که اینطور... خب دیگه چی؟  
 - تازه هنوز کلی مونده... از خونه و وسایلش نگفتم  
 - به یاد مطلبی افتادم که مدتی قبل در کتابی خوانده بودم. شهید مطهری بیان کرده بودند که یک عده‌ای، گویی خدا به این‌ها ذوق و سلیقه نداده است. فقط چشم داده و بس! فقط چشم داده است نگاه کنند، ببینند، مثلاً از دنیای اروپا چه مدی نوترین مدهاست. تا گفتند مد امسال این است دیگر سر از پا نمی‌شناسند. آخر مد یعنی چه؟ مد یعنی چیزی که مدسازهای دنیا اختراع کرده اند. آخر تو از کجا خودت را به آن‌ها محکوم می‌کنی که من ذوق و سلیقه ندارم، زیبایی را درک نمی‌کنم. هر چیزی که مثلاً مدسازهای فرانسه اختراع کرده اند، آن درست است؟!  
 خب معلوم است که مدسازهای فرانسه چه چیزی اختراع می‌کنند. مدسازی، یک نیرنگ دنیای سرمایه داری است برای ازدیاد مصرف. اگر شش ماه ماشین‌های شان تولید بکند و مصرف نشود و جنس مصرفی آنجا بماند، آنجاست که سرمایه داری مثل یک کاخ بر سر سرمایه‌دار فرود می‌آید. عده‌ای با اینکه هنوز لباس‌هایشان و لوازمشان و... نو است، می‌گویند آقا! این دیگر کهنه شده، مد جدید آمده. فوراً این را ببندازیم دور! باز یکی دیگر، یکی دیگر یعنی ما بشویم نوکر آن‌ها در مصرف کردن. این نیرنگ است. این از کجا پیدا می‌شود؟ از نوپرستی بی‌منطق. انسان خوب است نوخواه باشد؛ اما آنجا که نوبی از کهنه‌ای بهتر است.  
 - جالبه! تا حالا از این جهت به مدگرایی فکر نکرده بودم.  
 این مطالب رو از کجا میدونستی؟!  
 - از کتاب «خدا در زندگی انسان» اثر شهید مطهری  
 - یادم باشه حتماً این کتاب رو مطالعه کنم.



سیده فاطمه اسمعیلی، آموزش ابتدایی ۹۶

## خورشید پشت ابر من!

روشنایی جمالت چشمانم را کور کرده...  
 ای ماه! چشمان من پیش از توبه تاریکی خو کرده بود  
 قصه درد نبودنت  
 قصه امروز و دیروز نیست  
 ۱۲۰۰ سال است که زمین تاوان می‌دهد  
 تاوان خیانتش را  
 خورشید پشت ابر من! رخ بنما  
 آنقدر دوستان داری  
 که نمی‌توانی کامل محفل شوی  
 و اما چه جاهلانه در حقت نامردی کردیم  
 شرمند ایم  
 روسیاه ایم  
 از ناهمی خودمان  
 تاوان نبودنت را دنیا بد پس داد  
 هنوز می‌سوزد  
 چشمانمان به انتظار آمدنت سپید شد  
 کجایی...؟



علیه شورکی، آموزش ابتدایی ۹۷



# پای قول مردانه

انسان هایی پاک و شریف که شهید گونه زندگی کردند و همان گونه به عرش رسیدند. شماها در عرش بودید؛ اما نداشتن مادیاتتان بیشتر به چشم ما می آمد و برای ما فرش بود تا عرش؛ اما برای دلتان، خودتان و خدایان در عرش بودید و به عرش هم رسیدید. چند سال قبل اتوبوسی از دانشجویان دختر یکی از دانشگاه های بزرگ کشور آمده بودند جنوب. چشمتان روز بد نبیند... آنقدر سانتال مانتال و عجیب و غریب بودند که هیچ کدام از راویان، تحمل نیم ساعت نشستن در آن اتوبوس را نداشتند. وضع ظاهرشان فوق العاده خراب بود. آرایش آنچنانی، مانتوی تنگ و... اخلافاشان را هم که نپرس... حتی اجازه یک کلمه حرف زدن را به راوی نمی دادند. فقط می خندیدند و مسخره می کردند و آوازهای آنچنانی بود که... از هر دری خواستم وارد شوم، نشد که نشد؛ یعنی نگذاشتند که بشود... دیدم فایده ای ندارد! گوش این جماعت اناث، بدهکار خاطره و روایت نیست که نیست! باید از راه دیگری وارد می شدم... ناگهان فکری به ذهنم رسید! اما... سخت بود و فقط از شهدا برمی آمد... سپردم به خودشان و شروع کردم. گفتم: «بیایید با هم شرط ببندیم!» خندیدند و گفتند: «... حاج آقا و شرط!!! شما هم آره حاج آقا؟؟؟» گفتم: «آره!!!» گفتند: «حالا چه شرطی؟» گفتم: «من شما را به یکی از مناطق جنگی می برم و معجزه ای نشانتان می دهم. اگر به معجزه بودنش اطمینان پیدا کردید، قول بدهید راهتان را تغییر دهید و به دستورات اسلام عمل کنید.» گفتند: «اگر نتوانستی معجزه کنی، چه؟» گفتم: «هرچه شما بگویید.» گفتند: «با همین چفیه ای که به گردنت انداخته ای، میایی وسط اتوبوس و شروع می کنی به رقصیدن!!!» اول انگار دچار برق گرفتگی شده باشم، شوکه شدم؛ اما چند لحظه بعد یاد اعتقادم به شهدا افتادم و دوباره کار را به آنها سپردم و قبول کردم. دوباره همه شان زدن زیر خنده که چه شود!!! حاج آقا با چفیه بیاید وسط این همه دختر و... در طول مسیر هم از جلف بازی های این جماعت حرص می خوردم و هم نگران بودم که نکند شهدا حرفم را زمین بیندازند! دائم در ذکر و توسل بودم. می دانستم در اثر یک حادثه، یادمان شهدای طلائی سوخته و قبرهای آنها بی حفاظ است... از طرفی می دانستم آنها اگر بخواهند، قیامت هم برپا می کنند، چه رسد به معجزه!!! به طلائی که رسیدیم، همه شان را جمع کردم و راه افتادیم...

اما آنها که دست بردار نبودند! حتی یک لحظه هم از شوخی های جلف و سبک و خواندن اشعار مبتذل دست برنمی داشتند و دائم هم مرا مسخره می کردند. کنار قبور مطهر شهدای طلائی که رسیدیم، یک نفر از بین جمعیت گفت: «پس کو این معجزه حاج آقا! ما که اینجا جز خاک و چند تا سنگ قبر چیز دیگه ای نمی بینیم!» به دنبال حرف او بقیه هم شروع کردند: «حاج آقا باید...» برای آخرین بار دل سپردم. یا ابالفصل گفتم و از یکی از بچه ها خواستم یک لیوان آب بدهد. آب را روی قبور مطهر پاشیدم و... تمام فضای طلائی پر از شمیم مطهر و معطر بهشت شد... عطری که هیچ جای دنیا مثل آن پیدا نمی شود! همه آن دختران بی حجاب، مست شده بودند از شمیم عطری که طلائی را پر کرده بود. طلائی آن روز بوی بهشت می داد... همه شان روی خاک افتادند و غرق اشک شدند! سر روی قبرها گذاشته بودند و مثل مادرهای فرزند از دست داده ضجه می زدند. شهدا خودی نشان داده بودند و دست همه شان را گرفته بودند. چشم هاشان رنگ خون گرفته بود و صدای محزونشان به سختی شنیده می شد. بالاخره با کلی اصرار و التماس آنها را از بهشتی ترین خاک دنیا بلند کردم... به اتوبوس که رسیدیم، خواستم بگویم: من به قولم عمل کردم، حالا نوبت شماست... که دیدم روسری ها کاملاً سرها را پوشانده اند و چفیه ها روی گردن دختران خودنمایی می کند. هنوز بی قرار بودند... چند دقیقه ای گذشت... همه دور هم جمع شده بودند و مشورت میکردند... پرسیدم: «به کجا رسیدید؟» چیزی نگفتند. سال بعد که برای رفتن به اردو با من تماس گرفتند، فهمیدم دانشگاه را رها کرده اند و به جامعهالزهره قم رفته اند. آری... آنان سر قولشان به شهدا مانده بودند.

داستان شگفت انگیز این شهید گمنام، شهیدی که پیکر مطهر او از ۲۷ سال پیش گمنام بود، شناسایی شد. ایرج خرم جاه ۲۷ دی ماه سال ۶۵ در عملیات کربالی ۵ در منطقه عملیاتی شلمچه به شهادت رسید و بدنش شش ماه بعد، از آب گرفته شد. بیست و سه سال بعد از آن که پیکر شهید ایرج خرم جاه، عنوان شهید گمنام را به خود گرفت، در سالروز همان روز، این شهید دوران دفاع مقدس شناسایی شد و در ساعت ۲۱ دوشنبه ۲۸ مرداد، کمیسیون احراز هویت ستاد کل نیروهای مسلح، هویت این شهید را اعلام کرد.

هانیه هویداپور، آموزش ابتدایی، ۹۸

## ماه رمضون تون موارک

سلام علیکم

موباز اومدم، مختصر و مفید بگم سیتون که ماه رمضون تون موارک...

ان شاءالله رمضون خیری ری همه مون نو کرده بو. بیاین یک ماه خالصانه بندگی کنیم، قول بدیم کمتر کلوگری کنیم. خدایا ماه رحمت هم اومه... هومو ماهی که منتظر بیدیم توش دل سخت و تیره مونه بشوریم. اوس کریم ما اومدیم در خونهات، خوت دونی و بزرگی و بخششت... ای خدا ما بعد از اسراف بر نفس مون، در حالی که پشیمون و دل شکسته ایم اومدیمه در خونهات، خودت قبول مون کن... سرتون بیشتر درد نمیآرم، فقط اومدم که چن تا دعای خیر سی هم کنیم و برم. دعا کنیم سی شفی همه ی مریضل، سی همه ی ای مردمی که پی ای مریضی چپل نیچی کو، هاسی دس و پنجه نرم می کنن... دعا کنیم سی عاقبت بخیری جوونل، سی حاجت روایی همه ی شیعه ی مرتضی علی، دعا کنیم سی ظهور حضرت حجت، آقامون صاحب الزمان (عج)، دعا کنیم، دعا کنیم، دعا... اللهم عاقبت امورنا خیرا...



کوچیک همه تون، بچی ولات

ماه رمضون تون موارک



# گل حسن

فاطمه اسماعیلی اصل

آموزش ابتدایی ۹۷

سبت بگم از کدخدامو میشتعلی  
که خدا سرشاهدن هستش یلی (مانند شیر)  
بایه دستش قوچی میبو ری هُوا  
صبح تا صبح هم که دُم گله بُزا  
ماشالا دلش سفی، مهمون نوازن  
درِ خونش همیشه ری همه واژن (باز است)  
از خوش اخلاقی و مَرَدیش سِر زبونن  
تار مویش ارزشش صد تا قرونن))  
میشتعلی و مش رمض چپیونی بیدن سی خوشو  
شو تا شو هم براه بساط چین و کلو شو  
حسن قصه ی ما ز دُ زبِر آواز  
دوباره شی خدا جَر اشکه آغاز  
سِیلشَم خو تو هُوا مِث آدمی دُنگ  
پیشِ پاش زِه وُسِرِش خَرْدِچِکِه سنگ  
(ای خدا پشکاسیوم اِت فُهْمی چتْکِه  
سِر زونیم خین اِمِت، دماغوم اِشکه  
اُوه چه سنگی، چه چینی چه دردگیرو  
هی خدا رَحْمِتْ به شی آدم فِخِبرو))  
سِرش راساکِه وُسِش دِ نِمِتْ حرف  
دیگه دیراویی دل از کفش رفت  
دختری موفرری مِثالِ اُفسون وِبری  
ماشالا قدش بلند، رنگ چیشاشم عسلی  
سِر تیربندی بی وِرْ تَبیلیم هیلْنگاش  
اِش مینا توش کاکلا و مَنگکاش  
چندروز بعد...  
نصف شو حسن نشست سر جانماز  
دست درازا که هوکوند راز و نیاز  
ای خدای خالق لیلا و مو  
نه کجاسی یکمی پرس ما هوکو  
نِه بوام دردُم میفهمه و نِه دی  
لیلا پُر سوم نِمیکو توهم جوا بَم نِمیی  
تا صِدی لیلا میا از خُم میشُم در  
گوش هِسوم از نوک پا تا کَلّه ی سر  
بر دختا مینخه میگو حسن چنین، چنان  
نمیگو مو عاشقوم بلکه میگو حسن گنان  
مَش رَمَض اِشنی صدای گل حسن  
ای خدا نشنیده بیگی، ای بچن  
مَش رَمَض اُفتا سِر بَس دوراهی  
کَل حِسَن راهی دِ نی هر چی تو خواهی  
کَل حسن تنگیش که وُ بشکن زنون  
رفت توفکر نغمه وبله برون

دم در ویسکین (وایسادن) رمض درش زه  
میشتعلی شیرش میدوشی یُبْتِکِش زِه (تعجب کرد)  
بُنگ لیلش دا که کاتخ ول هوکو  
برو لیلا در سرامو وازهوکو (باز کن)  
چند دقیقه بعد...  
میشتعلی لبخندزون گفت مش رمض  
هی کوکا پیراویدیم نیسن رمق  
استکان چینی بخو حلقهت هوکو نرم  
پات درازا کوکا شی مو نکو شرم  
بعد صحبت های بسیار مش رمض  
گفت چه دختر خوبیتن، مثله قِمَر  
گفت ((دست مو نی دست عروسن  
نه بحث زندگی، بحث دوروزن  
خوایلن مش رمض باشه کوکی مو (کوکا)  
برن حرف بزَنن بینیم چه ویمو))  
حسن:  
((یه خونه ی کاه گلیمن، شُخ زمینی  
الاغیمن هسا کو مِث تیاره  
میا باری میو باری میاره  
باغیمن پرنخل ولیمو و گُتار  
نِه دُزَم نِه اهل سیگار و قمار  
بخدا تُو گِرْتَم دسام میلرزت  
هر جقد مینام سفیداوت می ارزت  
لیلا آزاروم نده، دلوم نِکُو خین (خون)  
سر مو کچل وای، دیگم نیسن مین (مو)  
شی بوات گپ میزنوم تا بشه راضی  
ماه عسل دسته جمعی بیشیم درازی))  
لیلا:  
((موخونه ی گلیم نِمی خونت خرابن  
سُوا وارونیه سروم، سرت خرابن؟ (کنایه از دیبونه بودن)  
نِکِه مو خروم سیچن سوارش وائُم؟  
سیکو، ماشینت نِخِری زِنِت نُوائُم  
نِمیتُوم خونه ی ولات باید بیشیم شهر  
اگه کارمندی بیدی وای چه بهتر  
مو درازیم سیچنا گنا نبش جون  
اولش میشیم شمال بعدش براز جون  
کَل حسن هر چیت هِسِن بَزِه به نائُم  
تا موهَم بله سیت هایم زنت وائُم))  
کَل حسن با پی پتی توکیچه هابوابوا  
که بوا زَنوم نِمیت به جون خوم، جون بوآت



# محصلان نمونه

اسما اسیری  
آموزش ابتدایی  
ورودی ۹۸



## فرق خانم ها و آقایون هنگام حضور در کلاس مجازی:

استاد: جعفر وب کم رو فعال کن  
جعفر در کمتر از نیم صدم ثانیه با پیراهن خانگی و موهای  
شانه نزده و صورت پف پفی؛ اما شاد و شنگول در جلو  
دوربین حاضر میشود!  
استاد: مهناز وب کم رو فعال کن  
مهناز استرسی عجیب گرفته و همچنان که نمیداند چه  
کند میگوید: استاد من آمادگی ندارم، استاد من خبر  
نداشتم، استاد بماند برای ماه آینده:|  
حال همه ی اینها به کنار... ما تو کلاس آنلاین چطوری به  
استاد بگیم تکالیفمون رو تو خونه جا گذاشتیم؟|  
و اما از شوخی گذشته، مجازی بودن تدریس ها علاوه بر  
سختی هایی که دارد، بر تجربه، دانش و مهارت های ما  
اضافه کرده و حتی خاطراتی شیرین هم به جا گذاشته.

به امید روزی که دوباره همه چیز واقعی شود...

شما یادتون نیما؛ ولی به زمانی بود که ساعت ۷ صبح بیدار می شدیم و  
مدرسه میرفتیم! اونم تو اوج خوابمون! نگم براتون از صبح های شنبه!!  
حالا فکر شو بکن، همون صبح های شنبه امتحان هم داشته باشی "-  
امان، اما... خلاصه که ما مرد روزهای سختیم! این روزها هم گذشت و  
گذشت تا اینکه به ویروس گنگولی اومد به ایران! میگن که اصالتا اهل  
چین هست: از وقتی این ویروس پاش رو تو ایران گذاشت، همه چیز  
برعکس شد. فکر کن، به عمر گوسی آوردن تو مدرسه ممنوع بوده، حالا  
مدرسه خودش اومده تو گوسی:|  
خلاصه من که میگم اینقدر از کرونا بدتون نیاد، به جاش به جنبه های  
مثبتش هم فکر کنید، مثال دیگه نمی خواد به هزار زور و بدبختی، هفت  
صبح از خواب بیدار شی و افتان و خیزان خودتو به مدرسه برسونی، یا  
بشیننی برای امتحان، کلی کتاب و جزوه زیر و رو کنی و آخرش هم صفر  
بگیری! تو این کرونا، همه شاگرد ممتاز مدرسه شدن: ( فکر کنم کرونا  
نیت خیری داشته! کلا می خواسته به استراحتی به محصلای نمونه بده ):  
خلاصه که دانشجویها و دانش آموزها، تنها افرادی هستند که از کرونا  
تشکر و قدردانی می کنن!  
اگر بخوام کلاس های مجازی رو توصیف کنم در چهار مورد خلاصه می  
شه:

یا صدای استاد هست، تصویر نیست

یا تصویر هست، صدای استاد نیست

یا هم تصویر هست، هم صدا هست ولی استاد نیست

یا اینکه هم صدا هست، هم تصویر هست، هم استاد هست ولی من  
نیستم!

(البته مورد چهارم کمی شایعتره)

یه بار هم که اومدم کلاس رو چک کنم، دیدم جز خودم هیچکس تو  
کلاس نیست. ساعت رو که چک کردم دیدم دو ساعته که کلاس تمومه:|

یعنی عشق و علاقه داره موج میزنهها!!!!!!

آنچه در کلاس مجازی می گذرد:

سلام وقت بخیر

سلام

سلام

و هزاران سلام دیگر...

سلام

و هزاران سلام دیگر...

(سکوت)

خسته نباشید

خسته نباشید.

و این داستان ادامه دار!

وقتی کرونا تازه شیوع پیدا کرد



وقتی به وجود کرونا عادت کردیم




زهره حاجیان

آموزش زبان انگلیسی

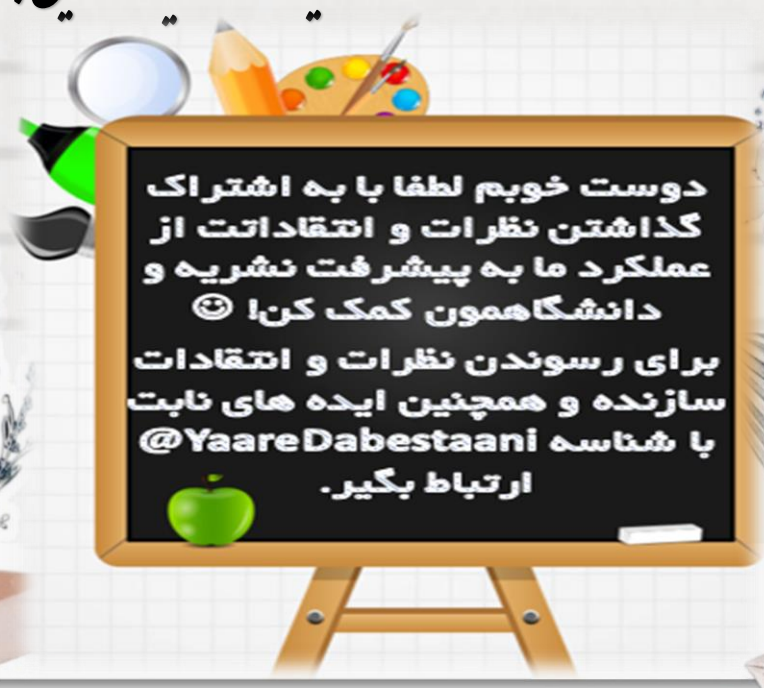
ورودی ۹۹





شما در این ماه به مهمانی خدا خوانده شده‌اید؛  
در این ماه، خدا میزبان است و شما میهمان.  
پس به این مقیاس بفهمید چقدر درهای رحمت  
الهی در این ماه باز است! می‌دانید در رابطه میزبان  
و میهمان، این میزبان است که شأن مهمان را گرمی  
می‌دارد. هر کسی وقتی مهمان یک آدم کریم شد، به  
دلیل این که مهمان است، میزبان او را گرمی می‌دارد.  
فقط کوشش کنید که لااقل بتوانید به صورت  
یک مهمان بر سر سفره این میزبان وارد بشوید.

آیت الله سید محمد حسین بهشتی



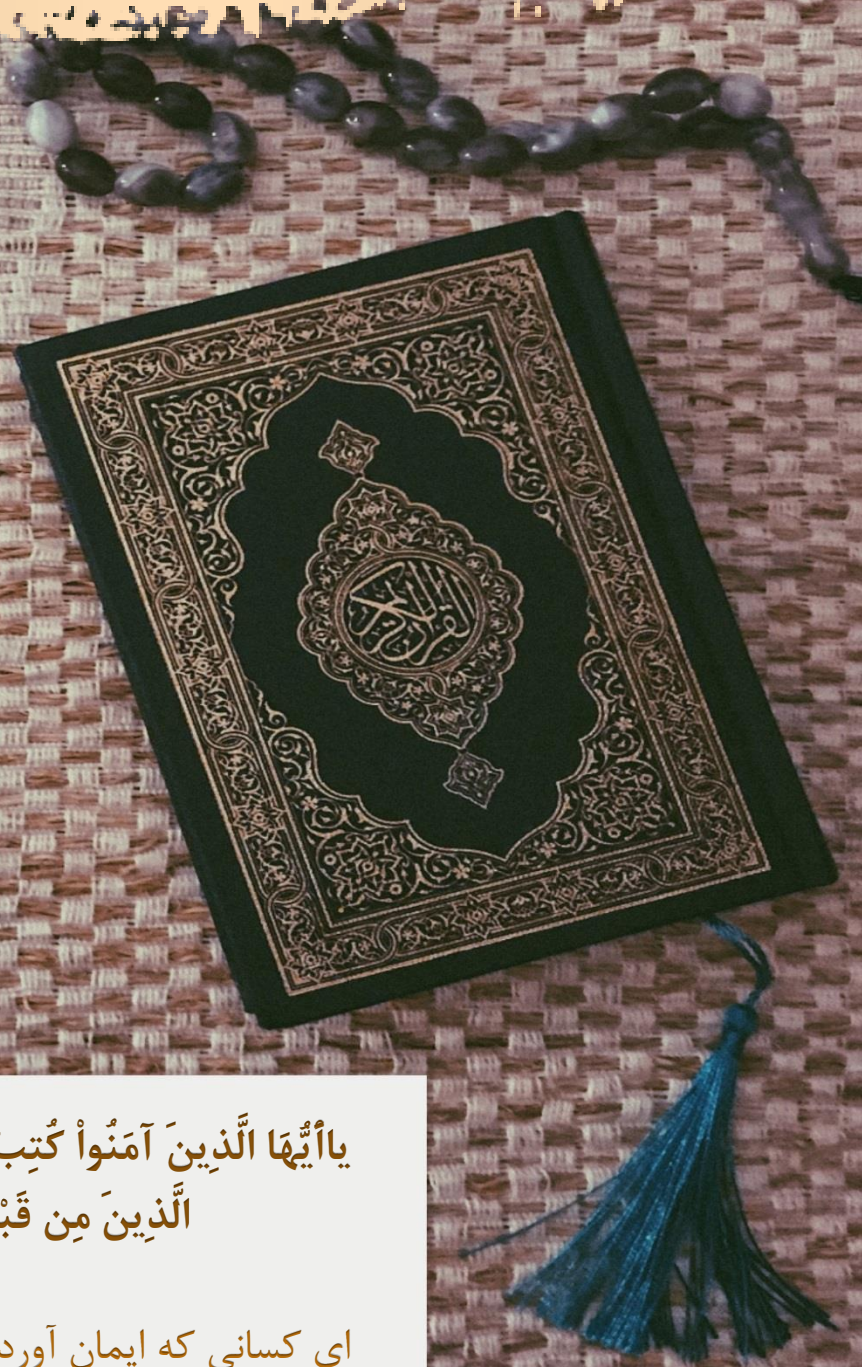
دوست خوبم لطفاً با به اشتراک  
گذاشتن نظرات و انتقادات از  
عملکرد ما به پیشرفت نشریه و  
دانشگاهمون کمک کن! ☺  
برای رسوندن نظرات و انتقادات  
سازنده و همچنین ایده‌های ثابت  
با شناسه @YaareDabestaani  
ارتباط بگیر.





صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان  
مدیر مسئول: نازیلا رستمی  
سر دبیر: فاطمه کلانتری  
ویراستار: فاطمه دولابی فر  
گرافیکست: ساحل حیدری  
هیئت تحریریه:

فاطمه کلانتری، ترم بوقی پیرار سال، زهرا صداقت، زهرا زیارتی، نسترن عظیمی،  
مهدیس قاسمی، هانیه بحرینی، علیه شورکی، سیده فاطمه اسماعیلی، هانیه  
هویداپور، فاطمه اسماعیلی اصل، بچی ولایت، اسما اسیری، زهرا حاجیان



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى  
الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما مقرر شده است  
همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر  
شده بود باشد که پرهیزگاری کنید.